

پیوست

با درس‌گیری از اشتباهات،
راه مان را جانبازانه ادامه دهیم!

تیوری و پراتیک

ثور ۱۳۹۷ (می ۲۰۱۸)



سازمان رهایی افغانستان

rehayi@yahoo.com
a-l-o.maoism.ru

تیوری و پراتیک

راجع به تیوری و پراتیک حرف استالین راهنماست که «تیوری هرگاه با پراتیک انقلابی توام نگردد چیز بی‌موضوعی خواهد شد، همان طور که پراتیک نیز اگر راه خودش را با پرتو تیوری انقلابی روشن نسازد کور و نابینا می‌گردد.» اما در حصه برداشت از گفتار مارکس و لنین در زمینه، مکث کوتاهی لازم است. در صحبت از عمل و تیوری، جمله معروف مارکس در ذهن خطور می‌کند که «هر گام جنبش واقعی مهمتر از یک درجن برنامه است.» از این گفته، شبه مارکسیست‌ها و رفرمیست‌ها برای توجیه فعالیت‌های عاری از سمت‌گیری انقلابی و نیز «مشغله روشنفکری» نامیدن کار تیوریک برای ارتقای آگاهی سوسیالیستی کارگران، سوءاستفاده نموده‌اند.

مارکس که «مانیفست حزب کمونیست»، مطالبات حزب کمونیست آلمان و ده‌ها سند دیگر برنامه‌ای را به رشته تحریر درآورده بود، بیشتر از هر کس اهمیت و ضرورت برنامه را می‌دانست.^۱ او آن جمله را به منظور بی‌ارزش انگاشتن برنامه به طور کلی نه، بلکه در نقد برنامه رفرمیستی حزب سوسیال دموکرات آلمان، پافشاری روی برنامه کمونیستی و سرزنش بخش ایزناخی حزب سوسیال دموکرات آلمان^۲ (منجمله

^۱ «نه مارکس و نه هیچ تیوریسین و کارگر عملی در جنبش سوسیال دموکراسی هرگز اهمیت عظیم برنامه برای تحکیم و تداوم فعالیت یک حزب را انکار نمی‌کند.» (لنین، «پیشنویس برنامه حزب ما»)

^۲ حزب سوسیال دموکرات آلمان از دو جریان مهم یکی خرده‌بورژوازی لاسالی و دومی مارکسیستی در شهر ایزناخ که به ایزناخی‌ها شهرت یافتند تشکیل شد.

لیکنخت و بیل که با حرارت می‌خواستند با برنامه‌ای غیراصولی و اپورتونیستی لاسالی‌ها^۳ بسازند) نوشت. البته مارکس و انگلس بر عمل تاکید می‌کنند و برنامه رسمی یک حزب را واجد اهمیت ثانوی دیده و معتقد اند که کارگران از جنبش واقعی، از خود مبارزه یعنی آنچه حزب برای پیشبرد مبارزه کارگران انجام می‌دهد بیشتر می‌آموزند تا برنامه‌های روی کاغذ.^۴ چنانچه مارکس در نامه‌ای به وبریک در ۱۸۷۵ توضیح داده، معیار خود جنبش است این که چقدر رشد یافته، چقدر از آن باید آموخت و چگونه می‌تواند برای پیشرفت‌های مزید وحدت و قوت یابد.

پیش از مارکسیزم، پرولتاریا به مبارزات طبقاتی علیه استثمار و طبقات استثمارگر دست زده و قربانی می‌دادند. اما از آن جایی که سلاح فکری خود را از لحاظ فلسفه، اقتصاد، سیاست و سازماندهی نیافته بودند، نمی‌توانستند پیروز گردند.

مارکس و انگلس همپای عرضه‌ی سوسیالیزم علمی، باید مکتب‌ها و تیوری‌های رنگارنگ فلسفی، اقتصادی و سیاسی را تحلیل و نقد می‌کردند که تا آن زمان دنیا را فرا گرفته و پرولتاریا را در یافتن راه واقعی شکستن زنجیرها بر ذهن و جسم شان در اغتشاش نگه داشته بودند. پس مارکس و انگلس و ادامه‌دهندگان کبیر آنان که میبایستی انواع حملات ضدمارکسیستی را دفع کنند، ممکن نبود تیوری را کم بها دهند. منتها آنان فلسفه‌ای را به دست دادند که نه صرفا برای «تفسیر جهان» که برای «تغییر جهان»، برانداختن نظم ناعادلانه و برقراری نظم عادلانه بود.^۵ ازینرو مارکسیزم فلسفه‌ای برای «کاوش»

^۳ - لاسال به جای تشویق کارگران به مبارزه برای افزایش حقوق، آنان را به تگدی از دولت به عنوان راه اصلی اصلاح جامعه و نیل تدریجی به سوسیالیزم فرا می‌خواند. مارکس برنامه قدیمی ایزناخ (۱۸۶۹) یا نظیر آن را بر برنامه لاسالی ترجیح می‌داد اما در عین تاکید روی اصول، مخالف تلاش برای یافتن زمینه‌های کار مشترک نبود. مارکس و انگلس، لاسال را کمونیست واقعی نمی‌شناختند و نسبت به رابطه پنهانی‌اش با بیسمارک (که به او می‌گفت امپراتور زحمتکشان باشید تا خودش و کارگران پشت او بایستند) مظنون بودند.

^۴ - انگلس در نامه‌ای به بیل می‌نویسد: «کلا، برنامه‌ی رسمی یک حزب نسبت به آن چه حزب انجام می‌دهد، اهمیت کمتری دارد.»

^۵ - مائوتسه‌دون علاوه بر شرح موضوع در «درباره پراتیک»، اهمیت تقدم پراتیک بر تیوری را در مبارزه، چنین موجز بیان نموده است: «فلسفه تنها وقتی به میان می‌آید که مبارزه طبقاتی وجود داشته باشد.» (سخنرانی در باره

آکادمیک و فیلسوف‌نمایی نه بلکه مشعلی است در کف مبارزانی جسور که توده‌ها را در راه رهایی هدایت کنند.

مارکس ۴۰ سال و انگلس ۵۰ سال از زندگی شان را پس از کشف قوانین سرمایه‌داری وقف کار در جنبش کارگران و مبارزان انقلابی کرده و رهبران کارگری را به وظایف شان آشنا می‌ساختند. انگلس به غرض آموختن مسایل نظامی به ارتش انقلابی پیوست و به خاطر تهیه پول، به کارخانه پدرش در انگلستان مشغول شد تا مارکس را کمک مالی نماید که بتواند به نوشتن «سرمایه» ادامه دهد. او در فابریکه ضمن پیوند نزدیک با کارگران از وضعیت آنان همه‌جانبه آگاهی یافت. مارکس و انگلس با انقلاب‌های ۴۹-۱۸۴۸ همراه بوده و با هر سازمان و جمع انقلابی رابطه می‌گرفتند؛ با آن که باید صدها مقاله برای نشریه‌های مختلف می‌نوشتند، حلقه‌های آموزشی برپا داشته و روابط بین محافل کمونیستی در شهرهای مختلف اروپا را تامین می‌کردند.

آنان متفکران پشت میز نشین نبوده و تیوری را جدا از عمل نه که در پیوند ناگسستنی و به طور دیالکتیکی درهم مرتبط و موثر دیده و کار فلسفه را نه فقط درک قوانین دنیای عینی و تشریح آن بلکه به کار بستن فعالانه آن برای تغییر جهان می‌دانستند.

رنجبران بدون تیوری انقلابی، نخواهند توانست انقلابی ستم و استثمار برافکن را به فرجام برسانند بالخاصه که جنبش از انواع افکار سمی متاثر باشد.

لنین در جدال تیوریک با اکونومیست‌ها که «عمل پرولتری» و «تیوری مسئله روشنفکران است و نه کارگران» زبانزد شان بود، نوشت:

«رابوچیچ دئیلو» وقتی پیروزمندانه بدین کلام مارکس استناد می‌ورزد که "هر گام جنبش واقعی مهمتر از یک درجن برنامه است"، چقدر ناسنجیده عمل می‌کند. تکرار این کلام در دوران تشتت تیوریک بدان ماند که انسان با دیدن تشییع جنازه بانگ برآورد: "خداوند به کارتان برکت دهد!"، وانگهی این سخنان مارکس از نامه او درباره‌ی برنامه گنا برداشته شده که مارکس در آن توسل به شیوه‌ی التقاط را در تدوین اصول سخت نکوهش می‌کند. مارکس به سران حزب نوشته بود: اگر هم اتحاد واقعا لازم است،

قراردادهایی برای تحقق هدف‌های عملی جنبش منعقد سازید، ولی سوداگری با اصول را روا ندانید و به «عقب‌نشینی‌ها»ی تیوریک تن در ندهید. این بود اندیشه مارکس و حال آن که در میان ما کسانی یافت می‌شوند که با استناد به نام او می‌کوشند از اعتبار تیوری بکاهند!»

لنین با وصف نبردهای دوران‌ساز تیوریک با دشمنان مارکسیزم، هیچگاه تقدم تیوری و پراتیک را مطلق نکرده و اهمیت هر کدام را در متن تاریخی مشخص آن می‌دید. آنجایی هم که می‌گوید: «بدون تیوری انقلابی، جنبش انقلابی وجود نخواهد داشت»، تصریح می‌نماید که تیوری بر پایه پراتیک و در تلفیق با آن معتبر می‌گردد، از کاربرد در مبارزه طبقاتی جدایی‌ناپذیر است و بدون جنبش انقلابی تیوری انقلابی هم وجود ندارد؛ از تقدم پراتیک نباید کم‌اهمیت بودن تیوری را استنباط کرد؛ تیوری درک جهان است و پراتیک تغییر آن.

مادام که نیاز جنبش دفاع و اشاعه تیوری مارکسیستی بود، لنین به تیوری، و الا به پراتیک تقدم قایل می‌شد. در «چه باید کرد؟» تاریخ سوسیال دموکراسی را به دوره‌های مختلف تقسیم می‌کند. دوره اول (۱۸۸۴-۱۸۹۴) را «دوران پیدایش و تحکیم تیوری برنامه سوسیال دموکراسی» و دوره‌های دیگر را چنین توضیح می‌نماید:

«در دوره دوم برعکس دوره سوم شاهد عدم توافق بین سوسیال دموکراسی نیستیم. در این هنگام سوسیال دموکراسی از لحاظ ایدئولوژیک متحد بوده و به همین جهت تلاش صورت گرفت تا عین وحدت در پراتیک، در تشکیلات (ایجاد حزب سوسیال دموکرات روسیه) تامین گردد. در آن هنگام توجه عمده سوسیال دموکراسی، روشن ساختن و حل مسایل گوناگون داخلی حزب (چنان که مشخصه دوره سوم بود) نه بلکه مبارزه ایدئولوژیک از یک سو علیه مخالفان سوسیال دموکراسی متمرکز بود و از سوی دیگر بر انکشاف کار عملی حزب.» «مقدمه بر چاپ دوم وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه»

یعنی در دوره دوم وظایف عملی برجستگی داشت زیرا ملزومات اساسی تیوریک قبلا مهیا گردیده بود: «در زمان کنونی (پایان سال ۱۸۹۷) حیاتی‌ترین مسئله از نقطه نظر ما مسئله فعالیت عملی سوسیال دموکرات‌ها است. ما روی جنبه عملی سوسیال دموکراتیسم تکیه می‌کنیم، زیرا جنبه تیوریک آن اکنون دیگر از قرار معلوم از یک طرف شدیدترین دوره جهل مصرانه مخالفین و کوشش‌های شدیدی را که برای سرکوبی جریان فکری جدید در همان هنگام ظهور آن به عمل می‌آمد و از سوی دیگر دفاع آتشین از اصول سوسیال دموکراتیسم را از سر گذرانده است. اکنون خصایص عمده و اساسی نظریات تیوریک سوسیال دموکرات‌ها به حد کافی روشن است. ولی درباره جنبه عملی سوسیال دموکراتیسم، برنامه سیاسی

آن، اسلوب‌های فعالیت و تاکتیک آن - این را نمی‌توان گفت.»

با بروز اکونومیزم توجه اصلی به «روشن ساختن و حل مسایل گوناگون داخلی حزب» معطوف گشت. در این موقع لنین با اشاره به خطاهای اپورتونیست‌ها و وظایف کمونیست‌ها نوشت: «حال این سوال پیش می‌آید: با توجه به این ویژگی‌های "انتقاد" روسی و برنشتینیسیم روسی، کسانی که می‌خواستند نه فقط در حرف، بلکه در عمل نیز مخالف اپورتونیزم باشند، چه وظیفه‌ای می‌بایست انجام دهند؟ اولاً، می‌بایست برای تجدید آن فعالیت تیوریک که در دوران مارکسیسم مجاز تازه آغاز شده بود و حالا باز به دوش مبارزان مخفی افتاده بود، به تلاش برخاست، زیرا بدون چنین فعالیتی رشد موفقیت‌آمیز جنبش امکان نداشت.»

و با شکست اکونومیزم وظایف اواخر ۱۹۰۲ با وظایف در سال ۱۸۹۷ - غلبه وظایف عملی - شباهت داشت:

«اختلاف بین تیوری، برنامه، وظایف تاکتیکی، و فعالیت‌های عملی ما به موازات زایل شدن اکونومیزم، زایل می‌شود. ما مجدداً می‌توانیم و باید قاطعانه به کار عملی گسترده برگردیم زیرا مقدمات تیوریکی این کار به مقیاس وسیعی قبلاً فراهم گردیده است.» («مقدمه بر چاپ دوم وظایف سوسیال دموکرات‌های روسیه»)^۶

لنین در «پیش‌نویس برنامه حزب ما» نیز به دوره‌های مختلف فعالیت سوسیال دموکرات‌ها اشاره می‌نماید: «سوسیال دموکرات‌های روسیه شدیدترین دوره مشاجرات با سوسیالیست‌های متعلق به گرایش‌های دیگر و نیز با غیر سوسیالیست‌هایی که مایل به درک سوسیال دموکراسی روسیه نبودند را تازه پشت سر گذرانده‌اند. هکذا آنان مراحل اولیه‌ی جنبش را پشت سر گذرانده‌اند که طی آن کار به طور مجزا از هم توسط سازمان‌های کوچک محلی انجام می‌گرفت... در حال حاضر مسئله عاجل جنبش ما دیگر نه رشد

^۶ - مارکسیست‌های شورهای جنبش خود را در موقعیتی نمی‌بینند که از دوره تاکید بر تیوری به مرحله کار عملی گذر کرده باشند. داوری قاطع بر صحت و سقم بینش آن رفقا و صدور نسخه برای شان را به خود اجازه نمی‌دهیم. اگر ما به وضع ناهنجار خود فایق آییم در حقیقت به آنان هم کمک کرده‌ایم. ایراد عریض و طویل بر دیگران از سوی کسانی که در اجرای وظایف خود هنوز در خم یک کوچه هم نباشند، غیر از تقلای رقت‌انگیز برای اظهار وجود و کتمان هیچی خود پشت خاکباد کشکک در اشتباهات این و آن حزب، معنایی ندارد.

و تکامل بخشیدن فعالیت‌های "آماتور" پراکنده بلکه عبارتست از وحدت بخشیدن تشکیلات.»

و در «چگونه باید مسابقه را سازمان داد؟»: «بدون کمک و بدون نقش رهنمون پراتیسین‌های سازمانده که از میان "مردم" از میان کارگران و دهقانان زحمتکش برخاسته باشند به هیچ وجه کار از پیش نمی‌رود. "این خدایان نیستند که کوزه در کوره می‌پزند" - کارگران و دهقانان باید این حقیقت را بهتر از هر نکته بخاطر بسپارند و باید بدانند که اکنون حلال هر مشکلی کار عملی است و درست آن لحظه تاریخی فرا رسیده است که در آن تیوری به پراتیک تبدیل می‌شود، با پراتیک جان می‌گیرد، با پراتیک اصلاح می‌شود، با پراتیک واری می‌گردد...»

باز تاکید می‌نماییم که حلال مشکل ما کار عملی و پیاده کردن تیوری‌ها و شعارها در پراتیک است. مارکسیست‌ها برای پیوند دادن تیوری با پراتیک سیاسی باید برزمند تا ایجاد جنبش و تشکیلات نیرومند کمونیستی ثمره‌اش باشد.